**شب قدر در آیینه شعر و ادب**

**[مقدمه](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=21476" \l "زنهار مخسب امشب)**

رمضان با شگفتی های خویش بر ما جاری است و هر كس به قدر پیمانه خویش می تواند از این رود جاری پربركت بهره گیرد و سرچشمه این رود آسمانی را به راستی می توان در شب قدر یافت . در بزرگی این شب یگانه شاید همان به كه به سخنان یكتای بی همتا اشاره كنیم كه " و ما ادریك ما لیله القدر \* لیله القدر خیر من الف شهر " . شب قدر را پوشیده داشته اند و یافتن آن را جز به نشانه ها میسر نساخته اند . و همین مستوری  این شب است كه خیال شاعرانه شاعران را برانگیخته تا درباره آن بسرایند و زیبایی ها را بدان تشبیه كنند . بر كسی پوشیده نیست كه ادبیات فارسی بی اغراق یكی از غنی ترین گنجینه های معارف بشری را در خود جای داده است . هر فارسی زبانی - افغان ،ایرانی  وتاجیك -  در مناسبت های مختلف می تواند بیتی وصف الحال از شاعری گزیده گو بیان كند و یا در توصیف زیبایی های پیرامون خود و یا معارف و رازها از زبان شعر مدد جوید و این مزیت را كمتر ملتی داراست كه از خزاین ارزشمند ادبی خود در غنای نه تنها زبان نوشتاری كه زبان محاوره نیز بهره گیرد ، نشان این مدعا ابیات فراوانی از شاعران بزرگ است كه به صورت مثل و متل در زبان مردم كوچه وبازار آمده است .

در اشعار شعرای پارسی گو نمونه های قابل توجهی از اشارات ایشان به شب قدر می توان یافت ؛ اگر چه همه آنها دلالت بر بزرگی این شب دارد ولی همه ابیات متضمن حقیقت شب قدر نیست. این اشعار را در دو گروه بزرگ می توان جای داد . گروه اول شاعرانی هستند كه به ارزش معنوی شب قدر هیچ اشاره ای نكرده و تنها از آن به عنوان مایه ای برای توصیف معشوق بهره گرفته اند . این گروه را می توان

**شب قدر در مقام توصیف**

نام برد . گروه دوم آن دسته از شاعرانند كه در كنار اینكه گاه از شب قدر در مقام توصیف استفاده كرده اند ولی ارج و مقام شب قدر و پایگاه معنوی و نورانی آن را نیز به سرایش نشسته اند. این گروه را در این نوشتار **قدرشناسی شب قدر** نامیده ایم .

**[شب قدر در مقام توصیف](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=21476" \l "زنهار مخسب امشب)**

این گروه از اشعار با وجود آنكه از شب قدر چون اسبابی برای توصیف بهره گرفته اند ، در عین حال از لابه لای اشعارشان پیداست كه بر بزرگی شب قدر واقف بوده اند . نمونه هایی از این اشعار را در زیر می آوریم :

- اوحد الدین محمد انوری شب قدر را به وعده دیدار یا وعده رسیدن به وصال مانند كرده است:

|  |
| --- |
| "هم به  قدر  تو  که  کوتاه  نخواهم  کردن |
| تا   ببینم   که   دهى   تا   شب   قدرم   دیدار " |

- خاقانی شروانی برای نشان دادن ارج و مقام بلند فردی از شب قدر به عنوان صفتی در خور نام می برد ، مانند شعری كه در شکایت از جهان و نعت خاتم پیغمبران سروده و برای بیان بزرگی و علو مرتبت حضرت رسول می سراید :

|  |
| --- |
| حبل   الله  است  معتکفان  را  دو  زلف  او |
| هم  روز  عید  و  هم شب قدر اندر او نهان |

همچنین در مرثیه ى شیخ الاسلام زمان خویش می گوید:

|  |
| --- |
| " جاهش  ز  دهر  چون  مه  عید  از  صف نجوم |
| ذاتش    ز  خلق  چون  شب  قدر  از  مه  صیام" |

- خواجوی كرمانی ، اما با بیانی لطیفتر به همان شیوه خاقانی رفته و در شعری با عنوان " اى صبح صادقان رخ زیباى مصطفی " در بیتی نبی مكرم اسلام را چنین مدح گفته است :

|  |
| --- |
| " معراج     انبیا    و    شب    قدر    اصفیا |
| گیسوى   روز   پوش   قمرساى  مصطفى " |

خواجو شعری دیگر نیز دارد كه طره گیسوی یار را شاید از سیاهی یا مشك بویی به شب قدر مانند كرده است :

|  |
| --- |
| اى   شب   قدر  بیدلان  طره  ى  دلرباى  تو |
| مطلع   صبح   صادقان   طلعت   دلگشاى  تو |

البته خواجو شعری از نوع دوم درباره شب قدر نیز دارد كه در بخش بعدی به آن می پردازیم .

شاعر دیگری كه می توان نامی از او در این بخش برد ، مولاناست . مولانا از معدود شاعران رمضان ستاست ، ( چنانكه در مجموعه مقالات " مائده جان رسید" به‌آن اشاره كردیم ) همچنین مولانا اشعار برجسته ای نیز در ارزش و مقام والای شب قدر دارد ، ولی این امر سبب نشده است كه از شب بزرگی چون شب قدر در توصیف نیز بهره نگیرد. در اشعار مولانا ابیاتی را می توان یافت كه زلف دلبر را به شب قدر تشبیه كرده است مانند :

|  |
| --- |
| " زلف    تو  شب  قدر  و  رخ  تو  همه  نوروز |
| ما   واسطه  روز  و  شبش  چون  سحر  آییم " |

و یا بیتی دیگر :

|  |
| --- |
| " اى  مه  عید  روى  تو ، اى شب قدر موى تو |
| چون  برسم  بجوى  تو  پاک  شود  پلید  من" |

[**قدرشناسی شب قدر**](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=21476#زنهار مخسب امشب)

چنانكه گفتیم این شاعران از منظری دیگر به شب قدر نگریسته اند و از اشعارشان هویداست كه قدر و منزلت شب قدر را به درستی می شناسند . در این اشعار توصیه به شب زنده داری در این شبها ، دوری از ریاكاری و توجه به خلوت گزینی توصیه شده است ، كه نشان از تاكید این بزرگان بر عبادت و راز و نیاز در این شب دارد. نمونه هایی ازاین اشعار را در زیر می آوریم :

- اوحدی مراغه ای شب قدر را به شب وصال یار كه باید تا سحر بیدار بود مانند می كند و می گوید :

|  |
| --- |
| "چنین   شب    گر  مجال  افتد  که  با  دلدار  بنشینى |
| شب   قدرست   و  شبهاى  چنین  بیدار  خوش  باشد " |

- سنایی در خلال مدح یكی از بزرگان هم عصر خویش بیان می كند كه شادی جهان از رحمت حق است و نشان این رحمت را در روز عید و شب قدر می یابد :

|  |
| --- |
| از   آنکه  هست  نشاط  جهان ز رحمت حق |
| چو روز عید و شب قدر شد صباح و مساش |

- ناصرخسرو قبادیانی در قصیده ای با زنهار دادن از ریاكاری وزهد فروشی توصیه می كند :

|  |
| --- |
| قندیل   فروزى   به   شب   قدر  به  مسجد |
| مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا |
| قندیل     میفروز     بیاموز     که     قندیل |
| بیرون   نبرد   از   دل   بر  جهل  تو  ظلما |

ناصرخسرو همچنین در قصیده ای طولانی بیان می دارد كه قدر انسان در شب قدر نهفته است و برای دست یابی به آن باید در این شب از مصحف شریف آیاتی خواند تا روشنی بخش راه باشد :

|  |
| --- |
| ..حرمت تو سخت بزرگ است ازآنک |
| در    تو    دعا   را   بگشایند   باب |
| اى   که  ندانى  تو  همى  قدر  شب |
| سوره   ى  واللیل  بخوان  از  کتاب |
| قدر   شب اندر شب قدر است و بس |
| برخوان   آن  سوره  و  معنى  بیاب |

- سعدی در شعری درمقام پند واندرز توصیه می كند كه برای رسیدن به بارگاه دوست باید روزهای تنعم را روزه داشت و شبها را چون شب قدر بیدار بود :

|  |
| --- |
| اى  دوست  روزهاى  تنعم  به  روزه باش |
| باشد  که  در افتد  شب  قدر  وصال دوست |

سعدی در باب دوم از بوستان ( باب احسان ) در پایان داستان جوانی كه پیری را به اندك متاعی بهره مند كرده بود ، به نیكوكاران و خیرین توصیه می كند كه در بخشش راه رسول اكرم را پیش گیرند " كه بخشایش و خیر دفع بلاست " و در آخرین بیت از این داستان با اشاره به گمنامی نیكوكاران می گوید :

|  |
| --- |
| تو   را  قدر  اگر کس نداند چه غم؟ |
| شب    قدر    را    می   ندانند   هم |

با این سخن استاد سخن سعدی بازمی نماید كه قدر و منزلت شب قدر هیچگاه به درستی شناخته نشده است و هر كه به همت خویش از این شب بهره می برد.

- خواجوی كرمانی در قصیده ای  " یار" ی را به شب زنده داری در شب قدر دعوت می كند ولی با می و باده و بی اعتنایی به شیخ و شاب:

|  |
| --- |
| امشب  اى  یار قصد خواب مکن |
| مرو    و   کار   ما  خراب  مکن |
| شب   درازست  و  عمر ما کوتاه |
| قصه  کوته  کن  و  شتاب  مکن |
| **شب   قدرست  قدر  شب  دریاب** |
| وز  مى  و  مجلس اجتناب مکن |
| سخن  جام  گوى  و  باده ى ناب |
| صفت    ابر    و   آفتاب   مکن |
| و  گرت  شیخ و شاب طعنه زنند |
| التفاتى   بشیخ   و   شاب  مکن ... |

به نظر می رسد كه می نابی كه خواجو در این غزل بدان اشاره می كند و در شب قدر موكداً بر آن تاكید می ورزد ، نمی تواند می عقل ربای ظاهر باشد. آیا این می ، سرشاری از الطاف حق و دست یابی به مقام كشف و شهود است ؟ آیا این می كه بر آن در شب قدر تاكید رفته است ، بیخود شدن در پناه راز و نیاز و عبادت است ؟ كنه آن بر ما پوشیده است.

- حافظ خداوندگار غزل نیز از كنار شب قدر بی اعتنا نگذشته است چرا كه خود با پی بردن به راز شب قدر به اوجی دست یافته است  :

|  |
| --- |
| " دوش   وقت  سحر  از  غصه  نجاتم دادند |
| واندر   آن   ظلمت  شب  آب  حیاتم  دادند |
| بیخود    از   شعشعه   پرتو   ذاتم   کردند |
| باده     از    جام    تجلى    صفاتم    دادند |
| چه مبارک سحرى بود و چه فرخنده شبى |
| آن   شب  قدر  که  این  تازه  براتم  دادند " |

آن براتی كه حافظ در شب قدر آن را دریافت داشته چیست ؟ آیا زبان شعرگون و سخن ماندگار اوست ؟ آیا رندی و زهد ستیزی او در مقام یك مصلح اجتماعی است؟ آیا مقام بلند عرفانی است ؟ اگر اشعار حافظ ماخذ اظهار نظر ما باشد می توانیم بگوییم كه حافظ همه اینها  را از مدد انفاس الهی دریافت  داشته است . شعر رندانه حافظ كه اعتراضی به جامعه زهد زده زمان اوست ، بر زاهدان ریایی و عابدان دغل باز می تازد و گاه شوخ طبعانه از می و صهبا در شب قدر سخن می گوید :

|  |
| --- |
| بر    در   شاهم   گدایى  نکته  اى  در  کار  کرد |
| گفت   بر  هر  خوان  که  بنشستم خدا رزاق بود |
| رشته    تسبیح   اگر   بگسست   معذورم   بدار |
| دستم    اندر   دامن   ساقى   سیمین   ساق  بود |
| در  شب  قدر  ار  صبوحى  کرده  ام  عیبم مکن |
| سرخوش  آمد  یار  و  جامى  بر  کنار  طاق بود |

**[امشب  شب قدر آمد خامش شو و خدمت کن](http://www.tebyan.net/newindex.aspx?pid=21476" \l "زنهار مخسب امشب)**

- بیشترین و دلكش ترین اشعار در ثنای رمضان و روزه را در شعر مولانا می توان یافت . به همان قیاس بیشترین اشعاری كه در آن ذكری از شب قدر رفته است نیز در سخن مولانا جلال الدین محمد بلخی نهفته است . مولانا در غزلی با ردیف " زنهار مخسب امشب " مخاطب خویش را به بیداری تا سحر در شب قدر فرا می خواند :

|  |
| --- |
| مهمان   توام  اى جان زنهار مخسب امشب |
| اى  جان  و دل مهمان زنهار مخسب امشب |
| روى   تو  چو  بدر  آمد  امشب شب قدر آمد |
| اى   شاه  همه  خوبان زنهار مخسب امشب |
| اى   سرو  دو  صد  بستان  آرام  دل مستان |
| بردى دل و جان بستان زنهار مخسب امشب |
| اى  باغ خوش خندان بی تو دو جهان زندان |
| آنى   تو  و  صد چندان زنهار مخسب امشب |

و در غزلی دیگر باز هم به بیداری می خواند و راه بار یافتن به كوی دوست را در همین شب قدر می داند:

|  |
| --- |
| امشب   عجبست اى جان گر خواب رهى یابد |
| وان  چشم  کجا  خسپد کو چون تو شهى یابد |
| اى عاشق خوش مذهب زنهار مخسب امشب |
| کان   یار   بهانه   جو   بر   تو   گنهى   یابد |
| من   بنده  آن  عاشق  کو نر  بود  و  صادق |
| کز    چستى  و  شبخیزى  از  مه  کلهى  یابد |
| در   خدمت  شه  باشد  شب  همره  مه  باشد |
| تا    از   ملاء   اعلا   چون  مه  سپهى  یابد |
| بر  زلف شب آن غازى چون دلو رسن بازى |
| آموخت   که  یوسف  را  در  قعر  چهى  یابد |
| آن    اشتر   بیچاره   نومید   شدست  از  جو |
| می   گردد   در   خرمن  تا  مشت  کهى  یابد |
| بالش    چو   نمی   یابد  از  اطلس  روى  تو |
| باشد    ز  شب   قدرت   سال   سی هى   یابد |
| زان  نعل  تو  در  آتش  کردند  در  این سودا |
| تا   هر   دل   سودایى  در  خود  شرهى  یابد |
| امشب   شب قدر آمد خامش شو و خدمت کن |
| تا    هر    دل    اللهى   ز   الله   ولى   یابد |
| اندر   پى   خورشیدش  شب  رو  پى  امیدش |
| تا    ماه    بلند    تو    با    مه   شبهى   یابد |

مولانا در غزلی دیگر با مطلع :

|  |
| --- |
| براى  عاشق  و دزدست شب فراخ و دراز |
| هلا  بیا  شب  لولى  و  کار  هر  دو  بساز |

با اشاره به شب قدر، روایی حاجات هر مسلمان  را در این شب میسر می داند و این اعجاز شب قدر را شمه ای از نور رخ حضرت دوست می داند و می گوید :

|  |
| --- |
| روا   شود  همه  حاجات  خلق در شب قدر |
| که   قدر ، از  چو  تو بدرى بیافت آن اعزاز |
| همه    تویى  و  وراى  همه  دگر  چه  بود |
| که    تا   خیال   درآید   کسى  تو  را  انباز... |

مولانا در غزلی با مطلع :

|  |
| --- |
| مى   بسازد جان و دل را بس عجایب کان صیام |
| گر  تو خواهى تا عجب گردى عجایب دان صیام |

یك به یك صفات و عجایب ماه مبارك رمضان را می ستاید تا به شب قدر می رسد و در ادامه می سراید :

|  |
| --- |
| گر  چه  ایمان  هست  مبنى  بر  بناى پنج رکن |
| لیک   والله هست از آن ها اعظم الارکان صیام |
| لیک   در  هر  پنج  پنهان  کرده  قدر  صوم  را |
| چون  شب  قدر  مبارک هست خود پنهان صیام |

مولوی با شگرد همیشگی خویش و با بهره گیری از داستان های عامیانه نكات نغز و عرفانی را در خلال آن باز می گوید با اشاره به داستان كردی كه شتر خود را در بیابان گم می كند و شب هنگام به مدد نور ماه آن را می یابد می گوید :

|  |
| --- |
| ... خداوندا  در   این   منزل  برافروز  از  کرم  نورى |
| که   تا   گم   کرده   خود   را   بیابد   عقل   انسانى |
| شب   قدر  است  در  جانب  چرا  قدرش  نمی  دانى |
| تو   را  می  شورد  او  هر  دم  چرا او را نشورانى |
| تو  را  دیوانه  کرده ست او قرار جانت برده ست او |
| غم   جان  تو  خورده  ست او چرا در جانش ننشانى |
| چو  او  آب است و تو جویى چرا خود را نمی جویى |
| چو   او مشک است و تو بویى چرا خود را نیفشانى |

و باز در شعری دیگر به بیداری در شب قدر توصیه می كند و می گوید :

|  |
| --- |
| اى    یار   یگانه  چند  خسبى |
| وى   شاه  زمانه  چند  خسبى.. |
| درده قدح شراب و چون شمع |
| بنشین  به  میانه  چند  خسبى |
| بشتاب   مها  که این شب قدر |
| آمد   به   کرانه   چند  خسبى |

مولوی در دفتر دوم مثنوی پنهان بودن شب قدر را چنین دلیل می آورد كه این پنهانی برای آن است كه جوینده، شبهای بسیاری را به عبادت به صبح برساند و از این راه به چشمه حقیقت دست یابد :

|  |
| --- |
| حق   شب  قدرست  در  شبها  نهان |
| تا   کند  جان  هر  شبى  را  امتحان |
| نه   همه  شبها  بود  قدر  اى جوان |
| نه   همه   شبها  بود  خالى  از  آن |

 - شیخ بهایی در قصیده ای در فواید عزلت و گوشه نشینی بیان می دارد كه گوشه نشینی و روی از مردمان پوشیدن می تواند جان را نورانی سازد همچنانكه شب قدر به دلیل پوشیدگی و مستوری، نورانی و آسمانی است .

|  |
| --- |
| هر    که   را   توفیق   حق  آمد  دلیل |
| عزلتى   بگزید  و  رست از قال و قیل |
| عزت    اندر   عزلت   آمد  اى  فلان |
| تو  چه  خواهى  ز  اختلاط این و آن؟ |
| پا    مکش   از  دامن  عزلت  به  در |
| چند   گردى  چون  گدایان  در  به در؟ |
| گر    ز   دیو   نفس  می  جویى  امان |
| رو   نهان  شو! چون پرى از مردمان |
| از     حقیقت   بر   تو   نگشاید   درى |
| زین    مجازى   مردمان   تا   نگذرى |
| گر   تو   خواهى   عزت  دنیا  و  دین |
| عزلتى     از     مردم     دنیا    گزین |
| گنج   خواهی؟  کنج  عزلت  کن  مقام |
| واستتر    واستخف   عن   کل  الانام |
| چون  شب  قدر  از  همه  مستور شد |
| لاجرم   از   پاى   تا   سر   نور  شد |
| اسم  اعظم  چون که کس نشناسدش |
| سرورى     بر    کل    اسما   باشدش |
| تا    تو   نیز   از   خلق  پنهانى  همى |
| لیلةالقدرى       و      اسم     اعظمى |
| رو   به  عزلت  آر  اى  فرزانه مرد |
| وز   جمیع   ماسوى   الله   باش  فرد .. |
| زهد  و  علم  ار  مجتمع  نبود  به هم |
| کى    توان   زد   در  ره  عزلت  قدم؟ |
| علم     چبود؟    از    همه    پرداختن |
| جمله    را    در    داو    اول   باختن |
| این   هوسها   از   سرت  بیرون  کند |
| خوف  و  خشیت  در  دلت افزون کند |
| "خشیة   الله"   را  نشان  علم  دان |
| " انما  یخشی"  تو  در قرآن بخوان |
| سینه   را   از   علم   حق   آباد  کن |
| رو   حدیث   " لو   علمتم"   یاد  کن |

شب قدر را مرتبه ای بلند است و ما را تنها توان آن است كه در این شب به حلقه عاشقان و راستان درآییم و در جذبه آن از هر چه ناپاكی و غش پاك گردیم . شب قدر بارانی است كه می توان در زیر آن جان بشست و به امید سبز شدن و بار آوردن نشست .

**منابع :**

**كتابخانه تبیان – بخش شعر و ادب**